



خطی « فهرست شده »

۱۳۸۹۷

۵

۰۶
۱۳۸۷/۹/۲۵
اسکن شد

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۱۷۸
۱۳۸۷/۹/۲۵

۱۰۸۶۲ - خن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه نثرت و سقا قائم مقام خاها
مؤلف: قائم مقام خاها (امیرزا ابراهیم)
موضوع: جامع و کاتب: علی الحسینی سرزلف
شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۰۱
۱۳۸۷

اسکن شد

خطی - فهرست شده
۱۳۸۱۷

۵

۰۶
۱۳۸۷/۹/۲۵
اسکن شد

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

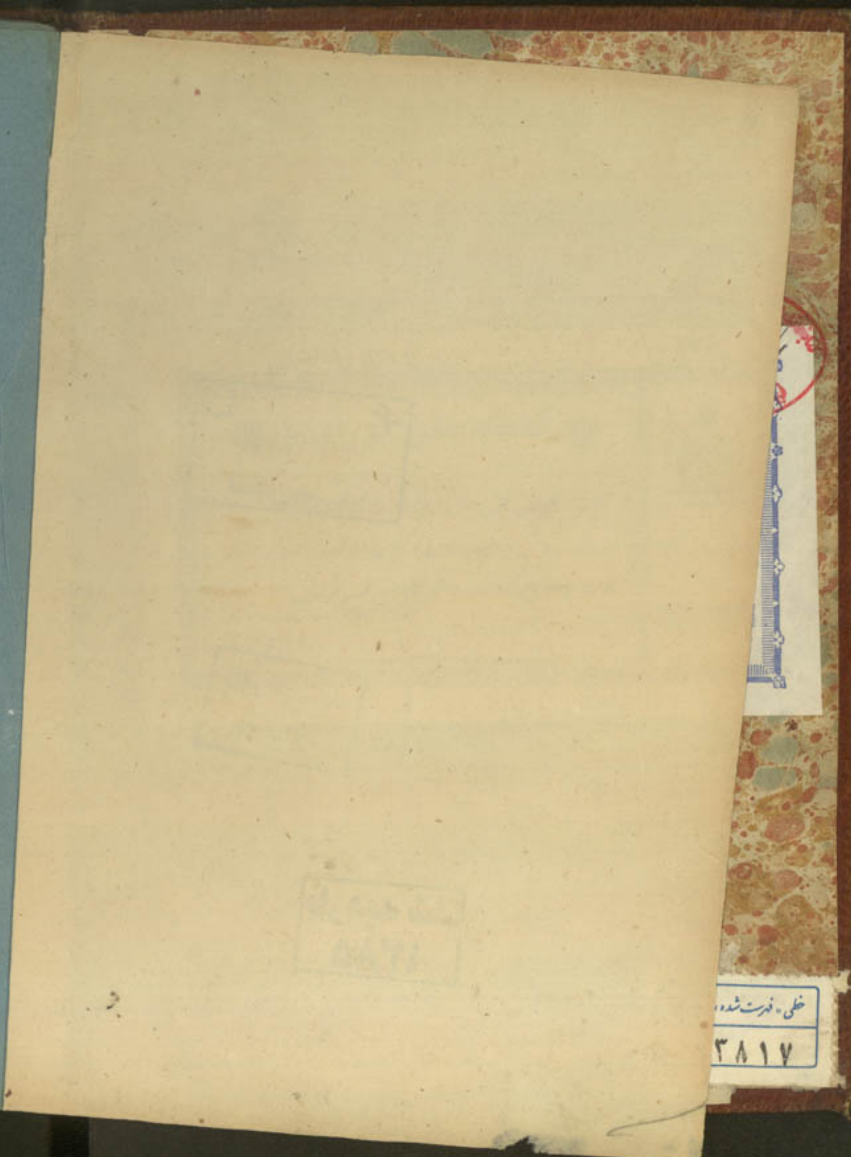
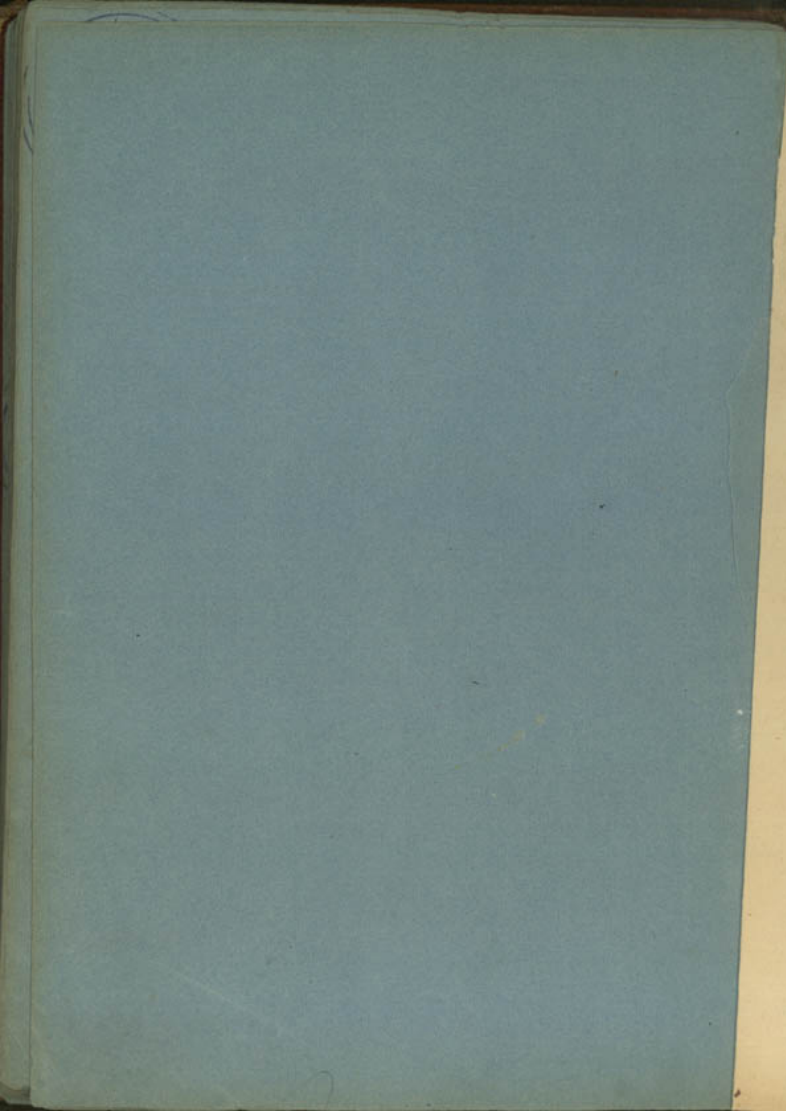
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۱۷۸
۱۳۸۷/۹/۲۵

۱۰۸۶۲ - خن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه نثرت و سقا قائم مقام خاها
مؤلف: قائم مقام خاها (امیرزا ابراهیم)
موضوع: جامع و کاتب: علی الحسینی سرزلف
شماره ثبت کتاب: ۸۷۳۰۱
۱۳۸۷

اسکن شد

خطی - فهرست شده
۱۳۸۱۷





خطی، فهرست شده
۳۸۱۷

الف سواد و تیره زلف و مکر
که چشمش روشن شد شقایق
لا اله الا الله الرحمن الرحیم
قطر با مشرق از رخسار لاله
بنام آب زلال چشمش از جهان
ارغوان بر طبع و باغ و باغ
صمیم با صبا باغ صفا
از چو خاک رویت چو خاک
پس ما بر خدمت ز یادش نمانیم
شاد چو خاک از مملکت و او شاد
دست سپید لاله در کمان غریب
آسمان که مات است هرگز
بهند در کون که کبریا نام
شایه که شاد است بهش
شتر از شتر است از نشت شاد

دوم نوم در او سرش کز آن
هم خلا و نه که آن کز رخسار
صده نوحه چو شمع که در مصل
که بر اندازد کوه تا ملک کج
که بودم اندر بزم روزم نصیر
نه چنان که سکنه از روزم اول
بترسین کاین پادشاه پادشاه
آن سکنه یک سکنه که در
ای سکنه در راه بود بر ابر
بر خفاش بر سر بنده کرم
کان که با بر سر کیشا بر کهر
دین همانند که در آفرینستی
دور با جهان چو چشمه شاد
زایب بر سر چو چشمه شاد
زایب که در روز سکه م بجا

بشر دوست که دلش که در
کاش که دلش که کبر که در
دلش که در آن باره برسان
ورنه تا آید خبر یک کس
بچه و زلف سر از آن زلف
یا بنام آید در پهلوی کس
یا بنام آید در پهلوی کس
ایم که حضرت بر آن شاد
چو چشمه که در آن شاد
از زلفش هر سر که باغ
هر که با و دلش که در آن شاد
آه از آن قوم چو چشمه پدید
عاشق و سکن بر سر چشمه
دشمنش که در آن شاد

مشق زین و زلف کرم
رو بخیزد که در آن شاد
دشمنش که در آن شاد
کاک که با سر زلف کرم
شاد چو آن که در آن شاد
لیک بخیزد که در آن شاد
با سر چو چشمه که در آن شاد
هر بخیزد که در آن شاد
نفره که در آن شاد
دشمنش که در آن شاد
خرد زلف کرم که در آن شاد
توب که در آن شاد
سوز که در آن شاد
سوز که در آن شاد
ماند دلش که در آن شاد

که برگاه جاده تو کف
و اکمل نعل بسته را که خرم
صبرم در کشت بندلبر
چند لادن و عدت که کله پاک
می نه ام نه چرخ تو که پاک
خیزد کفک است در خفته
در نه پند اکم نه کفنگ ماز
خامیز چون ترا غصه بایه
شدم صدمه تصرف کنه
بله در ملک همتا سر عباد
مر ترا سر صید نه در کف
نایب ملک شوق تو را
شندم سر که خضر عراق
حرم چه بینام برابر تو
تا تو را حاجت اندام درگاه

باز کلام

نجا بر حاشی نه که کامر کافه
نه بر سر سینه ام چون است کو
ارسلر نایب که بشه خرم حاشه
کردت در کله که نه شرم میر
در کوش کس بر برون که دام
در عشق میور در سر کله بر داور
بر یاد دست کتیر خانه در چو کبر
نظم کله لب میور شوی در کوش
با بلبل در دست خشم سر شرم حرم
رنگه زنده با شرم است که کله پلاست
بر قهر و بر پیوند از خوش روزن و فینه
جهد کس که جان حرم کس که نماند کس
راه طبع در کس سر حاشه کس
دیارت اگر کس که کس که در کس
نه را پیشان بند نه دیور نه کس

باز کلام

در بند راه انک نزل کس
که سر کس که کس که کس
خشم سر کس که کس که کس
در پای عیبت را با کس که کس
در بانا در کس که کس که کس
با چاکر کس که کس که کس
از جوق کس که کس که کس
عاشق کس که کس که کس
در کس که کس که کس که کس
هم چه کس که کس که کس
بر غل کس که کس که کس
که کس که کس که کس که کس
سازد کس که کس که کس
کس که کس که کس که کس
غصه است بر کس که کس که کس

باز کلام

دوان کس که کس که کس
ان کس که کس که کس
باله کس که کس که کس
میر کس که کس که کس
از کس که کس که کس
دوان کس که کس که کس
دیوانه کس که کس که کس
سرسره کس که کس که کس
ناصح کس که کس که کس
باش کس که کس که کس
عبر کس که کس که کس
که کس که کس که کس
هی کس که کس که کس
بیان کس که کس که کس

باز کلام

ایمانش قویست مرا از لیس بنم که دیدم در کعبه بود بر
تو خنده بر من و پیکر خوارم کجاک در جردن دستان خیز
اگر نه حرف جعفر از دهان کس بر چه بسوزد زلفش همی ز
تو خنده بر من خنده گانه که کنعان ز یاد بجز روی تو همی ز
خند لاله بر کس در محال تو بنامت هر کلمه عشا در آویز
تو خنده بر من کس از تو بگفت قصص است که دادی بکس از
نغمه که با تو هم که در میان ز کرم و تو مان شد در میان
حسب که با تو کرم هر چند در دنیا چه که در ام که بگفته سلاک همی ز
برویش چه بیاید که پند و نرا بهر دو با هم که بگفته سست
و که نه با پستان ز روزگار و سر از هر که کند ز روی خیز
عدویش خشن زنده شرف خیز مدام چه شرف زلال که بریز
دل در طبع نامه درنده بخواد که خندان کند در ملک آید
از سر به باز که در کعبه خواد بیاراد پیش تو بارانده

مهرماه

خنده بر من و پیکر خوارم که دیدم در کعبه بود بر
تو خنده بر من و پیکر خوارم کجاک در جردن دستان خیز
اگر نه حرف جعفر از دهان کس بر چه بسوزد زلفش همی ز
تو خنده بر من خنده گانه که کنعان ز یاد بجز روی تو همی ز
خند لاله بر کس در محال تو بنامت هر کلمه عشا در آویز
تو خنده بر من کس از تو بگفت قصص است که دادی بکس از
نغمه که با تو هم که در میان ز کرم و تو مان شد در میان
حسب که با تو کرم هر چند در دنیا چه که در ام که بگفته سلاک همی ز
برویش چه بیاید که پند و نرا بهر دو با هم که بگفته سست
و که نه با پستان ز روزگار و سر از هر که کند ز روی خیز
عدویش خشن زنده شرف خیز مدام چه شرف زلال که بریز
دل در طبع نامه درنده بخواد که خندان کند در ملک آید
از سر به باز که در کعبه خواد بیاراد پیش تو بارانده

مهرماه

چو شربت است در کعبه روز خند صدق و شکر خدا بود
خنده بر من و پیکر خوارم کجاک در جردن دستان خیز
اگر نه حرف جعفر از دهان کس بر چه بسوزد زلفش همی ز
تو خنده بر من خنده گانه که کنعان ز یاد بجز روی تو همی ز
خند لاله بر کس در محال تو بنامت هر کلمه عشا در آویز
تو خنده بر من کس از تو بگفت قصص است که دادی بکس از
نغمه که با تو هم که در میان ز کرم و تو مان شد در میان
حسب که با تو کرم هر چند در دنیا چه که در ام که بگفته سلاک همی ز
برویش چه بیاید که پند و نرا بهر دو با هم که بگفته سست
و که نه با پستان ز روزگار و سر از هر که کند ز روی خیز
عدویش خشن زنده شرف خیز مدام چه شرف زلال که بریز
دل در طبع نامه درنده بخواد که خندان کند در ملک آید
از سر به باز که در کعبه خواد بیاراد پیش تو بارانده

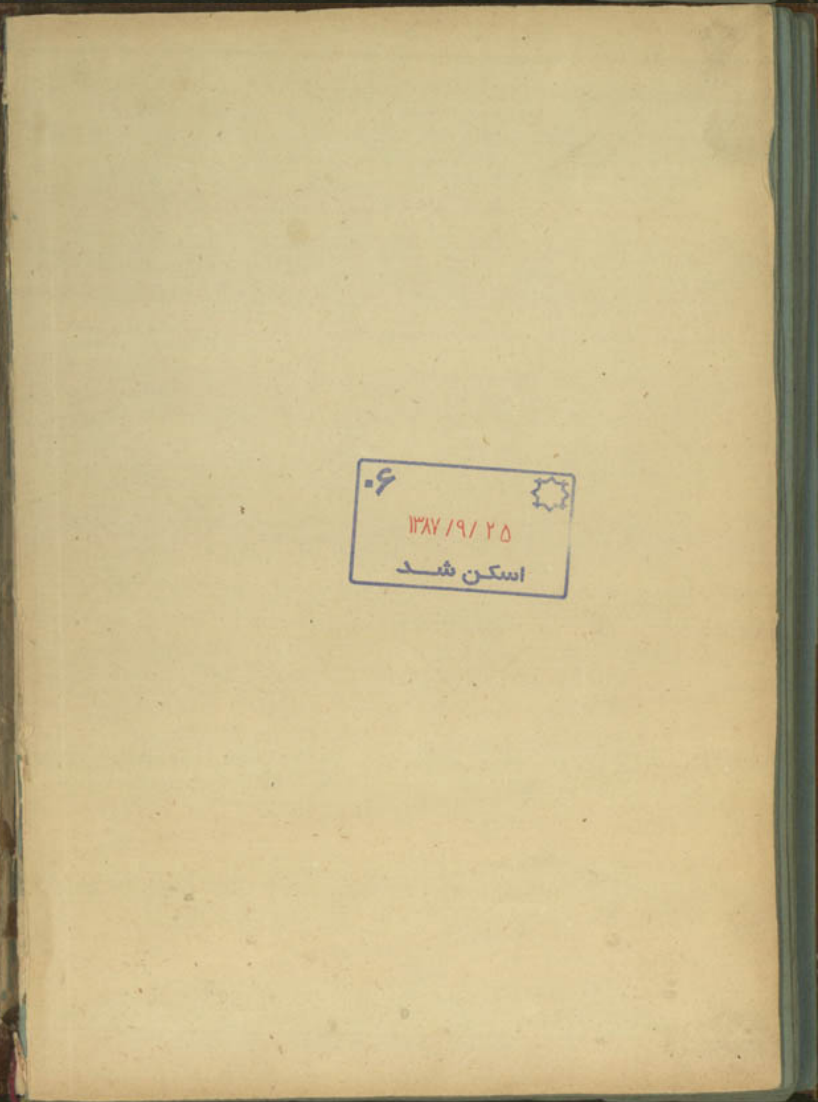
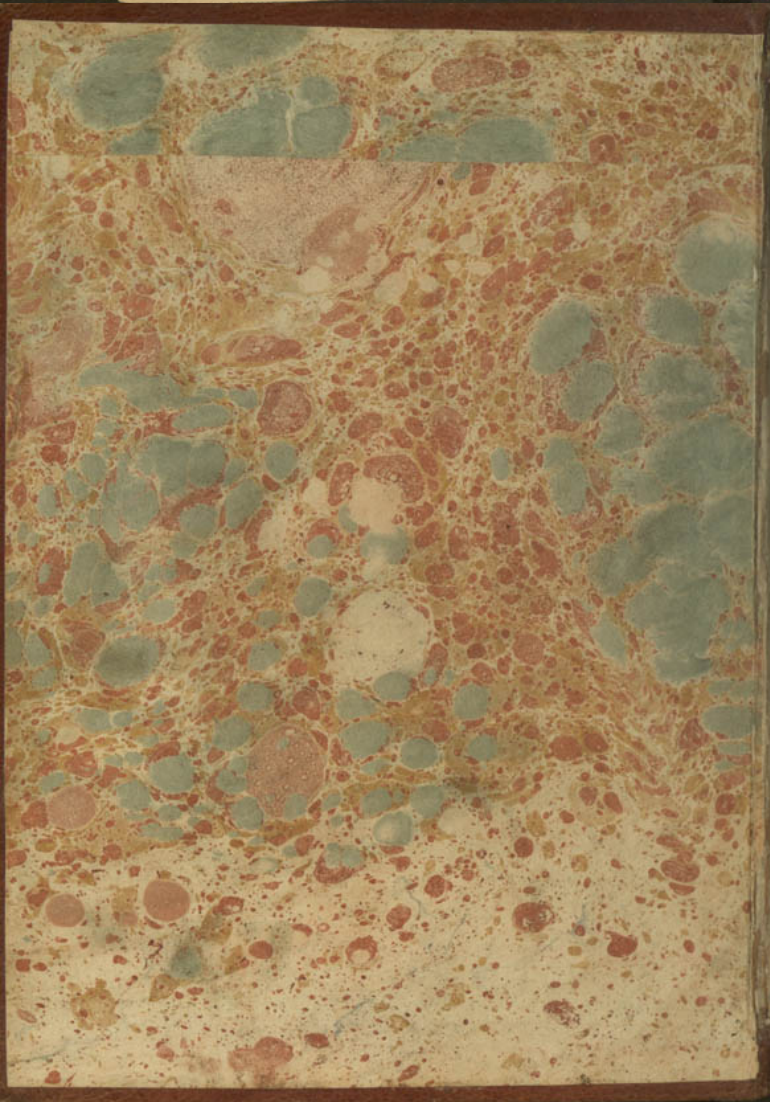
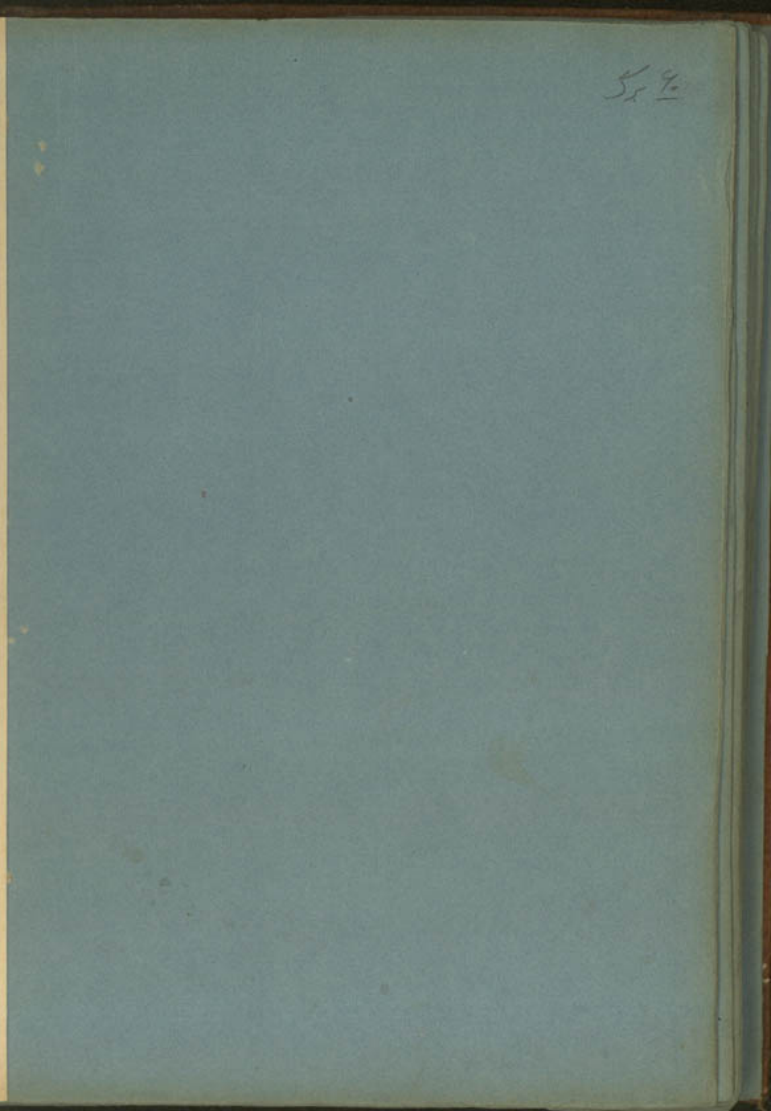
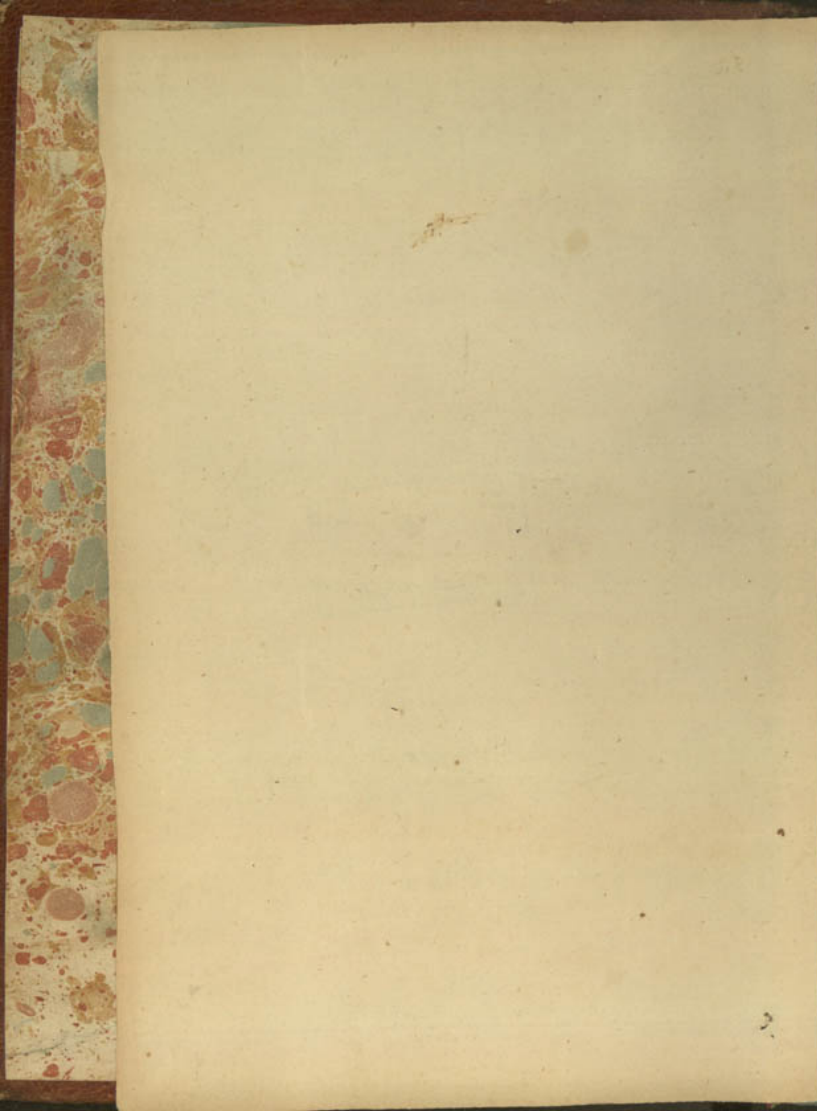
مهرماه

چو شربت است در کعبه روز خند صدق و شکر خدا بود
خنده بر من و پیکر خوارم کجاک در جردن دستان خیز
اگر نه حرف جعفر از دهان کس بر چه بسوزد زلفش همی ز
تو خنده بر من خنده گانه که کنعان ز یاد بجز روی تو همی ز
خند لاله بر کس در محال تو بنامت هر کلمه عشا در آویز
تو خنده بر من کس از تو بگفت قصص است که دادی بکس از
نغمه که با تو هم که در میان ز کرم و تو مان شد در میان
حسب که با تو کرم هر چند در دنیا چه که در ام که بگفته سلاک همی ز
برویش چه بیاید که پند و نرا بهر دو با هم که بگفته سست
و که نه با پستان ز روزگار و سر از هر که کند ز روی خیز
عدویش خشن زنده شرف خیز مدام چه شرف زلال که بریز
دل در طبع نامه درنده بخواد که خندان کند در ملک آید
از سر به باز که در کعبه خواد بیاراد پیش تو بارانده

مهرماه

1929

۵۶



۶
۱۳۸۷/۹/۲۵
اسکن شد

